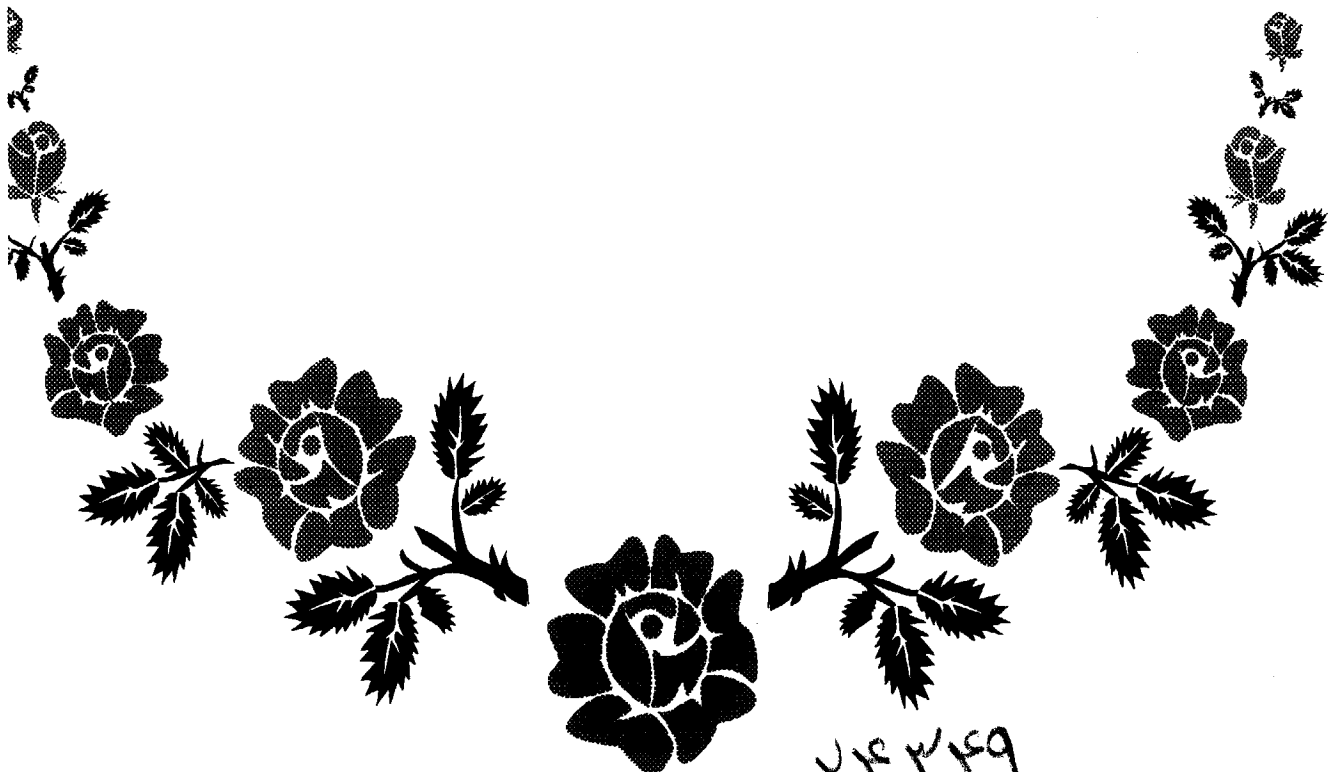


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



٢٤٣٤٩

دانشگاه شهید بهشتی

پایان نامه

جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته تاریخ

عنوان

مقدمات جنگ سرد

(۱۹۱۷-۱۹۴۵)

استاد راهنما

جناب آقای دکتر علی بیگدلی

استاد مشاور

جناب آقای دکتر رضا شعبانی

نگارش

پروانه مدارالتسات

بهمن ماه ۱۳۷۷

۱۲۴۷/۲

۲۴۳۴۹

تقدیم به پدر و مادرم

که همهٔ این سال‌ها در رنج تحصیل

شریکم بودند و من رنجور را

تمل کردند.

... جنگ که نیرنگ دیگر ستمگران
برای سرگه کردن مرده و نیازمند کردن
آنان به سرداران و فرماندهان سپاه است...

ارسطو: سیاست

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱	فصل مقدماتی بِسْکَلْفَتَار
۴	مقدمه
۱۲	نمای کلی جهان تا قبل از جنگ جهانی اول

فصل اول

۲۰	انقلاب اکتبر
۲۳	قرارداد برست لیتوفسک
۲۷	واکنش غرب در برابر انقلاب اکتبر
۴۱	تقابل سرمایه‌داری و تعالیم کمونیستی

فصل دوم

۴۸	جهان پس از جنگ جهانی اول
۵۳	الف - شوروی

۶۴	ب- آمریکا.....
۷۸	قرارداد راپالو.....
۸۲	قرارداد لوکارنو.....

فصل سوم

۸۵	زمینه شکل گیری جنگ جهانی دوّم.....
۸۹	کنفرانس مونیخ.....
۹۶	قرارداد موّدت هیتلر - استالین.....

فصل چهارم

۱۰۲	جنگ جهانی دوّم.....
۱۱۰	اختلافات متفقین.....
۱۱۴	الف- گشایش جبهه دوّم.....
۱۱۷	ب- ایتالیا.....
۱۱۹	ج- لهستان.....

صفحه

عنوان

۱۲۲ کنفرانس یالتا

۱۴۰ کنفرانس پوتسدام

فصل پنجم

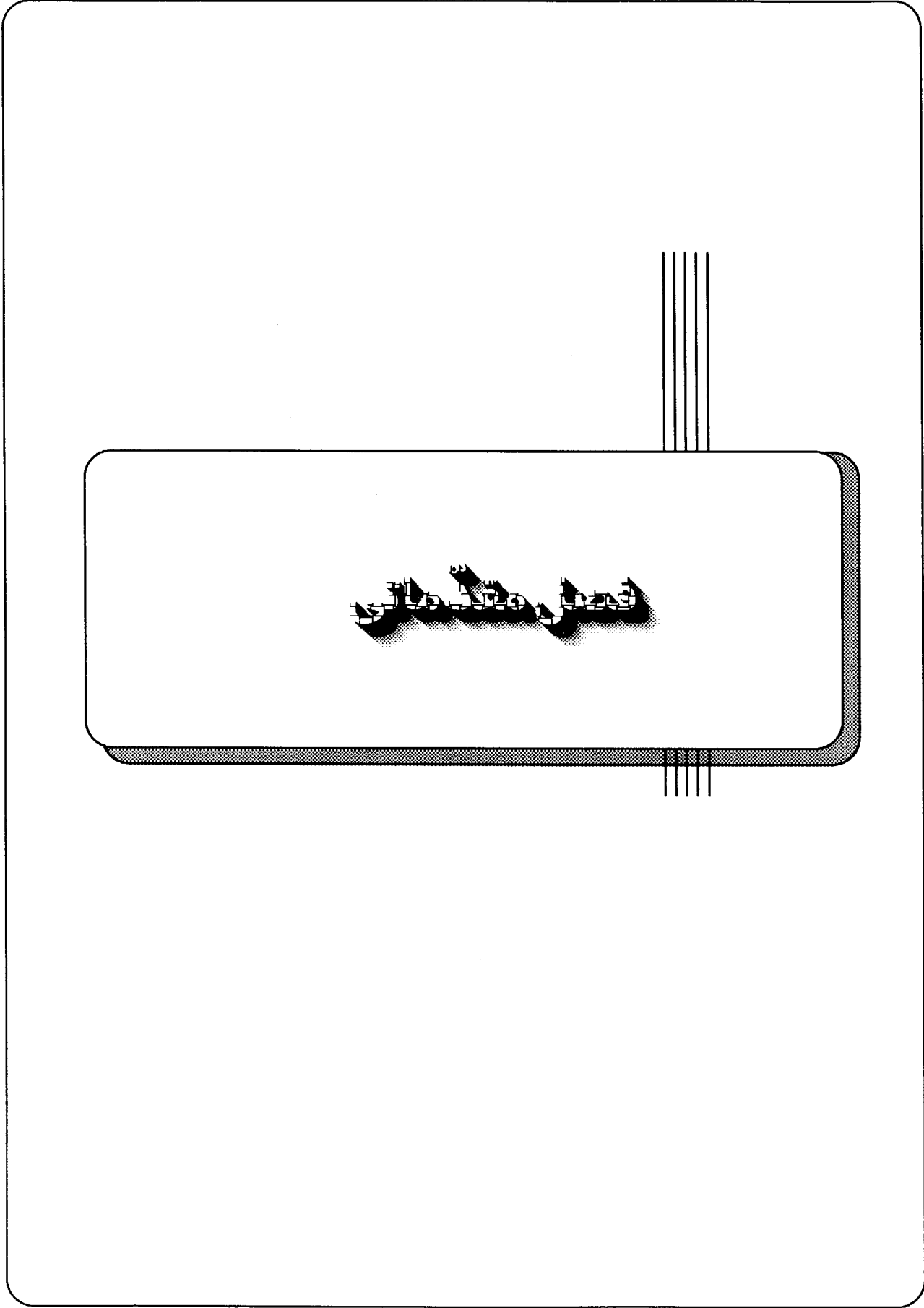
۱۴۸ پرده آهنین

۱۵۱ شکل گیری جنگ سرد

۱۵۷ نتیجه جنگ جهانی دوم

۱۷۸ بررسی منابع

۱۸۵ فهرست منابع



مقدمه

قرن بیستم شاهد دو جنگ جهانی بود که تأثیرات بسیار شگرفی بر دولت‌ها و ملت‌های جهان نهادند. جدا از خسارت‌های مالی و جانی جبران‌ناپذیر، از نظر سیاسی نیز شاهد از بین رفتن چند امپراطوری قدرتمند، خروج اروپا از صحنه جهانی به عنوان قدرت طراز اول و به صحنه آمدن دو قدرت تازه‌نفس آمریکا و شوروی بودیم. کمونیست‌ها از شلوغی اوضاع ایام جنگ اول برای شعله‌ور ساختن آتش انقلاب در روسیه استفاده کردند و بزرگترین کشور جهان را به تصرف خود درآوردند. مقابله مخالفان داخلی و خارجی با آن‌ها سودی نبخشید. کمونیست‌ها پس از شکست مخالفان به تحکیم مواضع خود در داخل روسیه پرداختند. آمریکا با کمک‌های تدارکاتی و تسلیحاتی خود به متفقین و سرانجام با ورود به جنگ اول، نخستین گام‌ها را

برای خروج از حیطة انزواطلبی خود برداشت و این امر به مذاق سرمایه‌داران آمریکایی خوش آمد.

دول پیروز در جنگ جهانی اول به روسیه اجازه شرکت در کنفرانس صلح پاریس را ندادند زیرا که دولت جدید روسیه را به رسمیت نمی‌شناختند. آنان سعی داشتند تا رژیم جدید حاکم بر روسیه را منزوی سازند و به همین منظور به تقویت «دولت‌های قرنطینه» در مرزهای غربی روسیه پرداختند. بلشویک‌ها به دنبال دوستان جدید گشتند و به جبران ظلمی که بر آن‌ها در کنفرانس صلح شده بود با آلمان‌ها - که قرارداد ورسای را صلح‌ننگین، خفت‌بار و ناعادلانه می‌نامیدند - قرارداد راپالو را منعقد کردند. فرانسه و انگلستان از ترس گرایش آلمان به شوروی روش ملایم‌تری را نسبت به آن کشور در پیش گرفتند و طی معاهده لوکارنو تا حدودی شرایط معاهده ورسای را تعدیل کردند.

با روی کار آمدن هیتلر در آلمان، انگلستان و فرانسه به خاطر تمایلات شدید ضد کمونیستی او در مقابل توسعه‌طلبی‌های آلمان، سیاست مسالمت‌آمیز را در پیش گرفتند. برگزاری کنفرانس مونیخ از مصادیق بارز سیاست مسالمت‌آمیز دول غربی در برابر آلمان بود که روسیه عدم حضور خود را در این کنفرانس و نیز بی‌توجهی غربی‌ها به پیشنهاد روسیه برای تشکیل چنین کنفرانسی را خیانت بزرگی تلقی کرد و مجدداً زمینه برای نزدیکی استالین و هیتلر و ایجاد پیمان دوستی بین دو کشور آماده شد. اما هیتلر که به صحنه آمده بود تا انتقام تمام تحقیرهایی را که آلمان‌ها به خاطر شکست در جنگ جهانی اول متحمل شده بودند، بگیرد به هیچ‌یک از قراردادهای دوستی که با سایر دول منعقد کرده بود، اعتنا نکرد و بدین ترتیب جنگ جهانی دوم آغاز شد.

حمله هیتلر به روسیه (۱۹۴۱) - با وجود پیمان مودتی که بین روسیه و آلمان منعقد شده بود - باعث شد که علی‌رغم تضادهای مرامی و عقیدتی شوروی در کنار

دشمنان سابق خود قرار بگیرد و برای رسیدن به مجموعه‌ای از منافع مشترک، یک دوره موقت همکاری بین آنان ایجاد شود. با خروج پیروزمندانه متفقین از جنگ و شکست دشمن مشترک (آلمان و ژاپن) در سال ۱۹۴۵، انگیزه‌ای که تاکنون آنان را به توافق گرد هم آورده بود، از بین رفت و شکاف بین متفقین سابق و دشمنان و رقبای جدید بیشتر شد. از میان قدرت‌های اروپایی هیچ‌یک توانی برای ورود در رقابت جدید را نداشت. تنها ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بودند که به اتکالی قدرت نظامی یا اقتصادی خویش، خواهان تقسیم غنائم جنگی و جهان بین خود بودند. تا جنگ دوم، عادت بر این بود که دنیا را به قطعات قاره و قاره‌ها را به ملل مختلف تقسیم‌بندی می‌کردند ولی پس از پایان جنگ، تعادل جدیدی برقرار شد که از حدود و ثغور سیاسی کشورها تجاوز کرده و شامل دو بلوک، دو گروه ممالک مختلف می‌گردید. دوران ملیت‌های مختلف و منفرد و مجزا سپری شده و عصر بلوک‌بندی آغاز شده بود. به تدریج که جنگ به روزهای پایانی خود نزدیک می‌شد، آشکار شد که توازن پیشین جهان به کلی از هم پاشیده و نظم جدیدی حاکم خواهد شد. بیش از دو حالت قابل تصور نبود: یا حذف یک جبهه به وسیله جبهه دیگر و یا ایجاد تعادل و توازن که جهان به طور مساوی بین دو جبهه تقسیم شود.

شوروی پس از حمله آلمان با اثبات توان نظامی اش توانست خود را از انزوایی که بر او تحمیل کرده بودند، خارج کند. سابقه‌ای که غربی‌ها در دشمنی با شوروی داشتند باعث شد که روس‌ها با توسل به نیروی نظامی سعی در ایجاد نظم و امنیت در مرزها و همسایگی خود بکنند و گروهی دولت‌های دوست - یا شاید بهتر باشد بگوییم دولت‌های دست‌نشانده - را در نزدیکی خود مستقر کنند. آمریکا نیز که با انگیزه‌های تازه به منظور تحرک اقتصادی، بار دیگر پس از جنگ جهانی اول به صحنه جهانی بازگشته بود، دیگر تمایلی به ترک صحنه نداشت. از آن پس تنها دو کارگردان یعنی دو

ابرقدرت آمریکا و شوروی صحنه گردان روابط و مناسبات پیچیده بین‌المللی بودند. ایالات متحده آمریکا در غرب و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در شرق زعامت و رهبری دو طرز فکر، سیاست، اقتصاد و ایدئولوژی را برعهده گرفتند: یکی رهبری به اصطلاح جهان آزاد یا دنیای سرمایه‌داری و دیگری زعامت جهان کمونیسم و آنچه در پشت پرده آهنین پنهان بود. هر دو قدرت به اتکای سرزمین‌های پهناور، جمعیت زیاد، تفوق جنگ‌افزارها و با اعتقاد به درستی باورهایشان برای سلطه بر دنیا به زورآزمایی با یکدیگر پرداختند. در این راه هر دو قدرت از وقوع جنگ یا به کارگیری سلاح گرم بدون آن که آتش خصومت و تهدید و ارباب خاموش شده باشد، احتراز می‌کردند. جنگ سرد که برخی آن را «صلح شبه جنگ»^(۱) یا «صلح از طریق وحشت»^(۲) نامیدند چنین طبیعتی داشت هرچند که هر دو دولت و کشورهای طرفدار آنان بارها تا پای یک جنگ تمام‌عیار رفتند (بحران برلن و بحران کوبا و جنگ کره) اما خاطره بد دو جنگ جهانی، خستگی مردم از جنگ و نیز ظهور سلاح اتمی که نه تنها می‌توانست موجب حذف حریف از صحنه جهان شود بلکه باعث نابودی استفاده‌کننده از بمب اتمی نیز می‌شد، باعث گردید که دو رقیب از رویارویی مستقیم نظامی حتی الامکان اجتناب کنند.

در جستجو برای یافتن علل جنگ سرد، به اختلافات عقیدتی و دشمنی دیرینه و نیز بدگمانی‌های ریشه‌دار تاریخی می‌رسیم. بخش اختلافات ایدئولوژیکی و مرامی خود می‌تواند موضوع یک رساله جدا باشد و من در این نوشتار اشاره مختصری به این بخش کرده‌ام.

مرحله اول جنگ سرد و اختلافات و برخوردهای تاریخی که از جنگ جهانی اول

1- *Warlike Peace*

2- *Peace by Terror*

موجب بروز جنگ سرد و تشکیل دو بلوک شرق و غرب و جدایی دو گروه طرفدار آنان گردید تا فرود آمدن پرده آهنین در این جا بررسی شده است. به نظر من مرحله آغازین جنگ سرد از انقلاب بلشویکی (۱۹۱۷) تا جنگ جهانی دوّم و مرحله بعدی آن از اواخر جنگ دوّم تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱) می باشد که مرحله دوّم به برهه های مختلفی تقسیم می گردد (دوره جنگ سرد اوّل بین ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۳ و دوره تشنج زدایی بین سال های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۹ و دوره جنگ سرد جدید یا جنگ تازه بین سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۵ و دوره تشنج زدایی جدید از ۱۹۸۵ به بعد)

اختلاف ایدئولوژیکی بین شرق و غرب در واقع سرپوشی برای پنهان کردن تضادّ سیاسی و برخورد منافع آنها بود که در مقطعی از زمان به صورت جنگ سرد بروز کرد. هر ملّتی برای توجیه تلاش هایش جهت دستیابی به منافع ملّی، اسطوره یا منطقی را عنوان می کند. این اسطوره ها گاه نوعی دیگر فریبی است. هر دو ابرقدرت تضادّ ایدئولوژیکی را بهانه قرار دادند تا به اهداف امپریالیستی و سلطه جویانه خود برسند. آنها در ظاهر چیزی را می گفتند و در باطن اهداف خاصّ دیگری را دنبال می کردند و همین امر باعث به وجود آمدن جنگ سرد در مرحله ای از روابط شرق و غرب گردید و زمینه برای عصر مناقشه، عدم اعتماد و رقابت هموار شد. اعضای هر یک از دو بلوک متعهد شدند تا خود را برای حذف و نابودی بلوک مقابل آماده نگه دارند و در این راه ترجیح دادند که به جای درگیر شدن در جنگ های بزرگ به جنگ های محدود بپردازند. هر دو حریف احساس می کردند که در مقابل تهدیدات دیگری، ناگزیر از واکنش هستند و در نتیجه یک نوع موازنه مستمر برای منصرف کردن دیگری از برهم زدن تعادل برقرار می کردند. هر نوع حرکت از طرف یکی از دو حریف تعبیر به نوعی خصومت و انحراف از تعادل و درنهایت واکنش از جانب دیگری برای حفظ شرایط ایمن تلقی می گردید و حضور یا نفوذ هر یک از دو ابرقدرت در قلمرو نفوذ دیگری شدیداً کنترل می شد.

پس از فرود آمدن پرده آهنین بود که هریک از دو بلوک به انواع سیاست‌ها و دسته‌بندی‌های نظامی و اقتصادی متوسل شدند تا در بلوک مقابل رخنه ایجاد کنند و یا موقعیت خود را مستحکم‌تر نمایند. (پیمان آتلانتیک شمالی^(۱)، قانون وام اجاره، دکترین ترومن، طرح مارشال، گات (G.A.A.T)، پیمان بغداد، پیمان سیئو، پیمان آنزوس (Anzus)، توافق بلوم بیرنز (Blum Byrns)، قرارداد کومکون (Comecon)، پیمان ورشو، کمیونفرم، سرمایه‌گذاری در زمینه نظامی و تسلیحاتی و فضایی، تلاش در جهت دستیابی به بمب اتمی و هیدروژنی، جنگ جاسوسی، جنگ تبلیغاتی و ...)

هریک از طرفین، جنگ سرد را تضاد بین خوب و بد، فرشته و شیطان، آزادی و اختناق و بالاخره حقیقت و اوهام تلقی می‌کرد. ولی تمامی این تعبیر حاصل دست‌کاری‌ها و قلب واقعیت‌ها بود که ریشه در حوادث تاریخی پیچیده داشت. «تحریکات کرم‌لین»، «خطر کمونیزم»، «امپریالیسم سلطه‌گر»، «سرمایه‌داری انحصارجو» و «توطئه‌های کاخ سفید» عباراتی بودند که در آن سال‌ها بسیار شنیده می‌شدند و بهانه‌هایی بودند برای اتخاذ یک موضع بین‌المللی تهاجمی تا هر دو قدرت حضور خود را در هر گوشه جهان توجیه کرده باشند.

شاید بتوان گفت که جنگ سرد با سقوط دیوار برلین در نوامبر ۱۹۸۹ یا فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ به پایان رسید. جرج بوش - رئیس‌جمهور آمریکا - این رویداد بزرگ را با تهاجم به پاناما جشن گرفت تا بی‌درنگ اعلام کرده باشد که هیچ چیز دگرگون نخواهد شد. واکنش ایالات متحده و بریتانیا نسبت به تهاجم عراق به کویت و رویدادهای پس از آن، این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند. در واقع با فروپاشی شوروی، جنگ سرد تمام نشد. جنگ سرد وضعیتی بود که دو حریف رودرروی هم، قدرت

1- North Atlantic Treaty Organization (NATO)

یکدیگر را ارزیابی می‌کردند و درصدد رسیدن به توازن بودند. این موازنه به خودی خود هدف به‌شمار نمی‌رفت بلکه وسیلهٔ نیل به اهداف دیگری بود که هرکدام از دو ابرقدرت در لفافه‌های گوناگون و تحت شعارهای دنیاپسند و تبلیغات مستمر درصدد دستیابی به آن بودند و اینک با خروج یکی از دو قدرت از صحنه، آمریکا در جستجوی دشمنان تازه است تا باز هم بتواند تهاجمات و سلطه‌جویی‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی خود را توجیه کند.

نمای کلی جهان تا قبل از جنگ جهانی اول

هیچ‌یک از تغییراتی که در قرن بیستم به‌وجود آمده است جالب‌تر از برهم خوردن تعادل قوای بین‌المللی نبوده که به دورهٔ طولانی تسلط اروپا به امور دنیا پایان داد. جای اروپا را دو قدرت جدید یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده گرفتند و حیات امپراطوری‌هایی که طی چهار قرن به‌وجود آمده بودند به‌سر رسید.

نزول اروپا به‌عنوان یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخی قرن بیستم تلقی شده و بیش از همه تضاد آن در زمینهٔ عظمت گذشته جلب نظر می‌کند. تجارب اروپا به‌نحو چشمگیری فعل و انفعالات سیاست بین‌المللی را در پایان قرن نوزده می‌نمایاند. در فاصلهٔ بین ۱۷۸۹ و ۱۸۷۱، کشورهای اروپا (به‌جز جزیرهٔ انگلستان) به‌شدت در نتایج انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی غرق شدند. ایالات متحده در این مدت سخت سرگرم امور داخلی خود و مهم‌تر از همه حفظ وحدتش بود. بعد از دههٔ ۱۸۶۰ که آلمان و ایتالیا متحد شدند و در ایالات متحده نیز تجزیه‌طلبان جنوب شکست خوردند، در هر دو سوی اقیانوس اطلس، این دولت‌ها فرصت بیشتری به‌دست آوردند که به مسائلی جز حفظ مرزهای خود بپردازند ولی ایالات متحده ترجیح داد که نیروهای اصلی خود را در